لطیفه غیبی

متعلق باشعار خواجه
بخط میرزا محمد حشمت خوشنویس آشتیانی
علیه الرحمه

ايا اهل بيت الطهر سقيا لربعكم
وحبنا لوجه اقبلا نحوكم قد توجها
وحبنا القلب
ومن قد تولیکم بحسن سريرة
ومرضى نفس عن عتوه تنزها
ومحض من قلبه
شك في شي
ومن بات في شك بقرب مقامكم ومن كان في شك تقرب
ومن شك شكا في علو مقامكم لدى ربكم
من الله فاستميا منه قد تسنها
فايما امره من اجله قد اسفها
فانتم بناة العلم والعلم عندكم
فانتم ولاة الامر اولا الامر عندكم
وانتم ملاذ ومفزع كل من قد تاها
ولولاكم لم يخلق الخلق في الدجى
ولم يخلق ... لا فقها
كذا قد روينا من قبيل تفقها

ايا قومنا صلوا عليهم وسلموا
اذا الاحجار ليل ناظرين الى السماء
نخص بذاك النفس من كل آخر
وفيه نصوص من خصوص اولى النهى
ويكفيهم فضلا وعزا ومنزلة
محبتهم بين القلوب باسرها
وشيعتكم بين الانام قلائل
كعد وحيد في النجوم باسرها
فما كان ما بين الانام افلها

بسم الله الرحمن الرحیم

فصیح ترین کلامی که فصحای بلاغت شعار و بلغای فصاحت دثار کتابه دیوان حمد
ساحت کبریای صمد را بستایش آن دشت و بیانی بیشتر جمال کبریا بیت حرمت آنرا
که حضرت خاتم النبیین [illegible] بلغای فصحای عرب [illegible]
بنوعی مهر خاتمی زد [illegible] کلامی از [illegible]
قصور از عدم [illegible] معارضه [illegible]
فصاحت شجاعت [illegible] زبان [illegible]
[illegible] موصوف بعنوان کلام الملوک ملوک الکلام [illegible]
شیخ [illegible] دختر رز [illegible]
و کلامنا کلام حر [illegible] و کلام حر [illegible] کلام الله [illegible]
صلوات الله علیه و سلم و علی آبائهم الطاهرین **اما بعد** [illegible] صاحب

انصاف سخنوران خالی از انصاف پوشیده نماند که با وجود فصاحت و بلاغت
و سلاست و رشاقت دیوان غزلهای معجز آیات لسان الغیب خواجه حافظ شیرازی که کلامش سحر نظام
که دیوان عجایب آثارش رجال الغیب است و سکر از مکرر شهد کلمات حقایق
و معارف در شاهراه بهار دیوانش نکوشد که دماغ هوشمندان از شمیم گلهای [illegible]
عرش معرفت را استشمام از عطر آن [illegible] و گوش از [illegible] و العرش نقش از الصور
معرفت قابلیت **بیت** گوهر در پرور در هوشمند که گوهر آن رفیع است و کمال [illegible]
اندر جهان که گویی روش سحاب [illegible] معهد است در در چین کلامی نهاد آن
عایب از اصابت اما محرومان عالم صحبت و اسیران زندان [illegible]
کجا سخنوران که از دو جهان باخت عرش و اسیران عالم [illegible]
کردند و [illegible] سوی چه قابلیت [illegible] آفتاب تابان [illegible]
[illegible] طبقات اکثر خواص [illegible]
عایب نادانیش و [illegible] حکمت را در فهم [illegible] علوم
بیان [illegible] حکمای [illegible] مقصد [illegible]
نظری دارد و [illegible] سخن [illegible]
اند که شعر [illegible] کلام لسان الغیب [illegible]

مصراع

2

منسوب اند و محبت که عیب جویان در باب الرای قبل از تحقیق غور
بر کلام حافظ میکنند خالی از سه وجه نیست **اول** آنکه بعضی سخنانش معنی
مشکل که **بیت** [illegible] از سر هزار [illegible]
[illegible] و اگر معنی [illegible] معما و لغز خواهد بود و این [illegible]
دوم آنکه بعضی از اشعارش [illegible] معنوی [illegible] مثل آنکه
دل من در هوای [illegible] هزار [illegible]
[illegible] **سیم** آنکه اشعارش موافق اصول [illegible]
که علمای مذهب حق [illegible]
[illegible]
[illegible]
اذا ظهر البدع فی امتی فلیظهر العالم علمه و من لم یفعل فعلیه لعنة الله والملائکة
[illegible] شیراز [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible]
[illegible]

میگویند

و مذهب

کشت افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم
کیف تحکمون اما جواب از عرض [illegible] بر دو طریق است اول اجمالی و دوم
تفصیلی اما اجمالی جواب از اعتراض آنست که اهل الله از عالم روحانیات
وارد است چنانچه از یکی از اکابر پرسیدند که خدا را بچه شناختی فرمود بنوار [illegible]
ترددات القلب [illegible] این رنجه کلام معجز نظام حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه که عرفت الله بفسخ العزائم ونقض الهمم بعضی آن واردات را بصورت نظم ادا میکنند
مثل مغربی و عراقی و حافظ و غیرهم و بعضی بعبارت نثر مثل صاحب فتوحات و فصوص الحکم و
عوارف المعارف و هر که شخص را آن رتبه نباشد آن را بمعانی در عرف [illegible]
نفهمد و آن اصطلاح را نداند [illegible] کلام معنی شد چنانچه [illegible] تحقیق نفس را
ندانند معانی قرآن را از [illegible] نخواهد فهمید آنست که لغز و معما [illegible] آیه اگر
بعضا حقیقت [illegible] بیش [illegible] رتبه هر که در کلام اشعار حافظ [illegible]
الخیل العنب فرمود زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست در حق ما هر چه
گوید جای هیچ اکراه نیست عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت که گناه
دیگری بر تو نخواهند نوشت من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش هر کسی آن درود عاقبت
کار که کشت دام [illegible] دل [illegible] بفروزد که کند خصم رها [illegible]

و جواب اعتراض دوم آنکه چون تصحیح معینه که دیوان حافظ نور الله مضجعه بعد از
رحلت او ترتیب شده هم بعضی ردیف در غزلیات او و شاید اینکه مثل
من [illegible] [illegible] لعیناش را از [illegible]
و مصاحبت همیشه میداند و امثال این مضامین با اشعار دیگر بعد از آن مر آن را از
یک کس بیش [illegible] بگشاید [illegible] که گشت [illegible]
پهلوی تو بود خراب باده لعل تو هوشیارانند غلام نرگس مست تو تاجدارانند
[illegible] در حلقه باصیه گیسوی تو بود تا [illegible]
بر زر زلف [illegible] [illegible] که ارمی [illegible] بیقرارانند [illegible]
ای [illegible] [illegible] مرا فتاده از کف تو [illegible]
از دست [illegible] [illegible] افروخته ام و از دل [illegible]
[illegible] عشق [illegible] [illegible] [illegible]
دلبر اگر هزار بود دلبر [illegible] غلام همت آنم که [illegible]
[illegible] اگر [illegible] زلف [illegible] [illegible]
کوته [illegible] چه بید بر سر ایمان خویش [illegible] که دل بدست کمان ابروی است کافر
کیش تو [illegible] [illegible] [illegible] راهی است راه عشق

هیچکس را نیست آنجا که جان سپارند چه جای نیست هر گه که به عشق در

نفس دمی نزد درکار رخی حاجت هیچ امتحان نیست با هم این همه شد از شهر و

بچشم نیست حال هجران چه گویم که چشمی کالیست مردم دیده ز لطف رخ او

در رخ او عکس خود دیدگان گوید که مشکین خال کیست بگذار نیم خوش بپرور جوهر فرد که دهان

تو هیچ نکته نکس لاله روی صفت تو ماه بدید پیش تو کان روی نکو هر انگشت دیده ام

آن چشم سیه که تو داری جانب هیچ آشنا نگاه نکن نقد ما را بود آیا که عیاری گیرند

تا همه صومعه داران پی کاری گیرند خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی گر فلک شان

بگذارد که قراری گیرند چو برشکست صبا زلف عنبرافشانش بهر شکسته که پیوست تازه شد

جانش رها نکرد ز روز وکال ... رهی در حیث ولی ز شرم تو در غنچه کرد پنهانش حرم

آن روز کزین منزل ویران بروم راحت جان طلبم وز پی جانان بروم در رع او

چو قلم گر برم ... ... باد ... ... و دیده گریان بروم صبح ... قد

هر چه ... [illegible] ... ... را شیره ... ... چراغ

ما را ز جام ... ... حراب ... ایام ... ... کرد ساقی ... ...

کی ... ... قدح ... ... آتش ... ...

... ... خواب ... خط یار ... ...

خوب که گرد عارض خوبان خطش بگردیدند آری خون بهای قتل ما کاکل لاله تو

خورشید سایه پرور طرف کلاه تو خوبم بگو که هیچ ملک حسن جمال از دل فدایش

که نویسد گناه تو مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو یادم از کشته خویش آمد و

هنگام درو ... نیستی زان میان طرف کمر دار اگر ... ... نه

بروانی دام بر مرغ دگر نه که عنقا را بلند است آشیانه بلبل ز شاخ سرو

بگلبانگ پهلوی میخواند دوش درس مقامات معنوی یعنی بیا که آتش موسی

نمود گل تا از درخت نکته توحید بشنوی دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر

کای نور چشم من بجز از کشته ندروی خوش وقت بوریا و گدائی و خواب امن

کین عیش نیست در خور اورنگ خسروی چشم کرده ام ابروی ماه سیمائی

خیال سبز خطی نقش بسته ام جائی امید هست که منشور عشقبازی ازان

کمانچه ابروی رعنا طغرائی ... ... که ... سرو ... ...

در آن همه دیر مغان نیست چون من شیدائی خرقه جائی گرو باده دفتر جائی

کشی ... ... ره ... ... تشنه ... چشم از غم دل ... نرگس از

لاف زد از شیوه چشم تو سر ... ... بها بسته ام

از دیده ... ... کنار ... ... سهی ... چشم تو ... ...

بسیار که و بنده این بحث کما خلاصه حسن شعر ها می فهمند تا بعد فهمان
چه روی که امثال این شعر از قبیل آن اشعار است و این کلام از
نمی گوید و صاحب انصاف گنجایش هرگز نه است در حسن کلام [illegible]
صاف بکند تکرار دار از دیدن آن عزیز که از حضرت کمال [illegible] سعی محبوب
مثنوی شعر دهی عالم بالا بر معلوم شد و در بعضی غزل چون صلاح اهل عرفان ایمان فرقه
لهذا نسبت نمی [illegible] اصطلاح ایشان مطلع نباشند اگر بنا بر رتبه ملکه همه معنی منظور است
استعاره هر نوع و دیگر آنکه از اصطلاح ایشان خبری ندارند [illegible] معنی
و معشوق و دیگر کلمات چه مراد است خواهد داشت شعر [illegible] الغرض چه قرار
کمال در رتبه [illegible] چنانچه در رسائل بعض شد که مجمله مبانی از معانی اشعار است
انشاء الله العزیز خواهد آمد و جواب از اعتراض سوم آنکه رندی در کلام
اهل عرفان واقع است از قبیل رندی [illegible] این است که از
قبیل رندی است در کلام [illegible] اهل عرفان خلیفه [illegible] برگزیده رحیم
عن اسرار الله العالی [illegible]
الله سلام علیه واقع است که از حضرت [illegible]
[illegible]

8

و در بعضی از روایات از حضرت ثابت است حق تعالی را [illegible] می
بینند به ذات و صفات و اهل عرفان پس [illegible] می گویند [illegible]
می شوند [illegible] در [illegible] و [illegible] را و [illegible] را [illegible]
و لهذا و این بیت از شعر [illegible] صوفیه هر که وجود و موجود را
دانند و بغیر از خدا کسی را موجود [illegible] حقیقت [illegible]
دانند بخلاف اهل [illegible] ممکنات را موجود حقیقی دانسته [illegible]
تمامه می شد [illegible] تفاوت ره از کجاست تا بکجا [illegible]
در بیان معانی اشعار با توجیه [illegible] آنکه خواهد آمد
و اگر [illegible] شبهه که [illegible] طبع [illegible]
بر این [illegible] حکایت مشهور [illegible]
که شهر [illegible] را [illegible] شد [illegible] الزام
داده [illegible] الزام [illegible]
که اظهار [illegible] جواب [illegible] الزام داد
[illegible] هر گاه حرف [illegible]
[illegible]

ملایی بهره نرسیده و دلالات رنج کجی بحث ملزم نشود زیرا که هرگاه معقول نکو بر
گوهر چهره ضرور است لکن نظر بالعرض معلوم شد منظوم اشعار حوالجه نظر حکم است
قسم است بحسب اعتراض و لهذا این رساله که ترجمه لب العشق و شطحیه عشقیست
مرتب شد بر مقدمه و سه باب و خاتمه **مقدمه** در بیان اصطلاحات اهل عرفان **باب اول**
در بیان ابیات مشکله **باب دویم** در بیان معانی اصطلاح اهل عرفان **باب سیم** در بیان
معانی ابیات مخالف ظاهر شرع **خاتمه** در ذکر مقالات که از دیوان اعجاز

شان اکسیر حقیقت ارباب عرفان جلوه ظهور قیصر و اسلام علامه ابتع الاحد
والحمد آن عزیز خیال کرده اشعار را و بحسب ظاهر تکیه بر از مقالات حقایق
اهل عرفان نیست از آن غافلست که کلام ارباب عرفان الالباب آن زمره
و کلام ظاهر بین از قبیل کرده جان را هر چند ثابت اجزا و اعضا و جسم دارد
و خط و خال و جمیع اجزای حسن در روی موجود باشد اما بی زینت روح و نور
زندگی در آن نیست طبع از آن متنفر است بخلاف زنده را هر چند صاحب حسن
نباشد اما نور روح سبب میل دلهاست بسوی او و تشبیه دیگر آنکه هرگاه
صورتی شبیه مرض قرب زند و بر سر آن رسی جاری رسد و کمان کجی ابروان و حرام دام
بجای چشم و بت بجای دهان و سیبی بجای زنخ و خال از کشک و دود سنبل

بجای زلف و حور یا عاشق و چند دانه مروارید بجای لب و دندان
بر آن صورت قرار دهند دلیست که سرو قمر و کمان ابرو و بادام چشم و پسته
دهان و لعل لب حسن یابد اما اشارا و خبر آنکه بمحض صورت ابیات و آیات سر همسر
نیست لیکن شعر گفته ز تکیه بغیر دو کلام زبان عرفا که از عالم نور و زنش حاصل است
وجه سبک فرموده **رباعی** شعر متاخرین اگر رنگینی است لیکن کلام قدما
الست کاینان همه طوطی مکتب آنند هر حرف طوطی سر پرنیست اللهم هرنا

ای سینی انشا و عصمان معتصب و لغا الحریر محمد و آله الکاد هر اکه ارباب
کشف و شهود که آنکه تحررات رزطان و بکثرت نار کاهستحانی العنایه ارباب
سنوار تغنی و ارکین زده بعبارات موهم خلاف مقصود مطالب عالیه را
ادا فرموده اند را محجوب آن جاه طبیعت و اسیر کین زنار شهوت عبارات موهم
خلاف ایشان لفته جبلت العقیدت را بهمان معانی جسمیه از نوافق شلیعه ایشان لیس
تمامی مسامینه و اعتراض میکنند که اشعار بر ظاهر لفظ باریک بر معنی ارزش چه پسندیده از
اصطلاح عرفا چه بحکم مولانا علیه الرحمة که تیغ نقش قلم شکسته آدمی کو دید
دانست **دیر مغان** عبارت از دایره عالم است و همچنین مسالک متوسطه مشتمل بر عشق است
حق و ظهور اهر و انصب العین نقل و از جهت مناسبت با مجوس دارد دایره آلم

کہ نور و ظلمت باز داند و اهل فرقت را از دیر مغان آید بار قرب حق دلالت است ارجمند

میخوران از رهگذر مستی مشربست و نیز مشرب طالب را اگر میخوانند چنانچه

در اشعار عرفا واقع است مغ را که پیر مرکز بیخانه باشد گویند چنانچه شرح آن گذشت مفصلا

خانه اهل و کاهی طالب را و گروهی را که از اهل آن [illegible] مقصود مصطفا شده [illegible] بچه

خوانند جهه دریافت حق و جهت طلب خود را هرچه اثبات می کنند چنانچه [illegible] نصارا

تثلیث [illegible] سه آن اهل تلقین و صاحب حکمت را از قرن بهره [illegible] بچه [illegible] که یکبار را

بردن می پیر کامل است ترسابچه واردات غیبی را هم گویند و از عالم غیب بر قلب عارف

فایض شود چنانچه از بزرگی پرسیدند که خرابات چیست فرمود که بواردات [illegible] القلب

من غیر رویه و مقام عشق را بتکده گویند چه در این مقام سالک را [illegible]

مطلق کشته [illegible] بتکده [illegible]

و شرابخانه عالم [illegible] را کاهی پیر گویند مملو از می معرفت [illegible] حقایق و معارف

و شوق آن [illegible] راه [illegible] نظر لطف [illegible] و در جمع [illegible] ملون

آن [illegible] اقراح [illegible] همه جانب [illegible] جام

و آن چیزی عالم را جام گویند از ارباب حقایق و معارف و معرفت [illegible] و هر ذرا

کم نظری [illegible] شد [illegible] آیینه [illegible] صاف [illegible] راکه

بنو

۷

هیچ اگر چشت این نفس تو را دمی زد و لوس عقل چه تحفه دارد [illegible] و دل عارف را

نیز چیزی مناسب جام و پیمانه گویند خوش جام [illegible] در میخانه [illegible]

[illegible] شده و پیمانه نظر چنانچه شرح آن [illegible] خواهد آمد و دیر و خرابات عالم معنی [illegible]

کامل را پیر گویند و کافر کسی را گویند که از یک وجه [illegible] از حق ار

نظر [illegible] کفر معنی کیست و می و بت [illegible] را گویند و از افعال عارف [illegible]

وارد [illegible] شوق [illegible] و پیمانه [illegible] ادراک معنی عالم الهی [illegible]

و شاهد [illegible] گویند و زنار [illegible] کامل [illegible]

و کهتری [illegible] و متابعت [illegible] چنانچه [illegible]

بت [illegible] مظهر عشق [illegible] عالم [illegible] مقام [illegible] گویند

یار و دلدار و محبوب و صنم [illegible] گویند غمزه [illegible] و فیض [illegible]

که بسبب معارف [illegible] خال [illegible] صرف را گویند چنانچه [illegible]

ذات [illegible] وحدت [illegible] هرجا لب و دهان گویند [illegible]

[illegible] خواهند و چشم و ابرو [illegible] کلام و الهام [illegible] گویند [illegible] شهود

[illegible] شوق [illegible] فردوس [illegible]

گویند [illegible] عارف [illegible] فردوس [illegible] ساقی

و مطرب یعنی فیض رساننده سالک را گویند و بعضی از اصطلاحات طریق سلال
و جواب درویش را رحمت مرکبست کالب و شود و هر آنچه معنیست خراباتی
شدن آخر چه عجبست در جواب امیدی که خراب شدن از جهد بالاتر است خود گرفت
اگر خود پارسیست هر چند این رساله که بحث بیان اصطلاحات است لهذا لکه هر چه ان
کمالیست منوط بمعنی اما عاقل را کافیست و بحث ظاهر مقام چهمی بر بعضی خلاهر نمود
و للّٰه الموفق للمعنی اسنی **باب اول** در بعضی از ابیات که بحث ظاهر مشکل است و جمله دقیق
بیت پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت آفرین بر نظر پاک خطاپوشش باد معنی
بی تکلف آنه و لا آنکه از کلمه پیر و مرشد معلوم میشود که خطا بر قلم صنع نرفته اگر
با علم این معلوم نمی کرد از غایت نقصانی ما داریم تو هم که عالم را خطا بر قلم صنع رفته
و این خطاست که کسی تحقیق خطا در کارخانه الهی کند آفرین بر نظر پاک خطاپوش او
که خطاهای ما را پوشید یعنی نکته ای ما را بیان کرد که خطا بر قلم صنع نرفته زیرا
که عالم را بر نظام محکوم است یعنی بهتر از این صورت نباشد آنچه تو هم که نظر
خطاپوش یعنی خطا را نمی پسندد از آنچه خطاست و این در حکم قضیه ایست و حقیق
است که مستلزم نفی موضوع نیست چه توان بود که قضیه عدم موضوع صادق شود آنکه
کم هم خطا ظاهر است بلکه موضوع و محمول را آن کس که بهمچو آن احوال است
الخاتمه

خطاپوشش در این مقام از قبیل اول است یعنی در واقع هیچ خطا نیست نظر مرشد
کامل مطابق واقع که صنع را لایق معرفت بوده و چنانچه خالی از خطاست او بر خیالی
از خطای چند مشتمل که کاتب خطا عیب پوشش و مهر حال آنچه است او در آن سند کاتب گوید
که آفرین بر نظر این محرر خطا که عیب پوش یعنی هر چند در واقع عیب بود و لهذا حقیق
و تا ان از غایت بعضی دارد صواب اخطای چند شده و گویند معنی تصحیح این الفاظ در
بیت دیگر است که کمال محبت به بعض کمال که هر به بهنر قصد نظر عیب کند
پس کمال آن بعضی فرموده که آفرین بر نظر پاک خطاپوشش باد یعنی نظر پیر را بر صنع
چنانکه هست خالی از خطای چند و دلیل بر آنکه ناقص صواب را خطای چند و خطا چنین
در واقع شد از نظر جهت کمال نهان و لو سیده آنکه نمونه جهد و هر دو صانع
قایل شد تو هم که آنکه در عالم بسیار خطاها چنین و شر بیگانه آمد بعد از این چنین سر دو
قایل شد اما حکیم حکم کرده علم با شیاء مطابق واقع دارد یعنی شر که همه خیر است از هیچ
است ما گریز را که بر این حکم نظام و حیات اصلی است در واقع خیر است چنانکه گفته اند
شر برای نعم قبیل که طالبان المحققین نصر الله و امثال هر خیر است بحال مستبان آن خیره از محال
نمیشاید و لیکن اسیر از ما یعنی فرموده در دار مقطعه خلاف از علم و حس
می اسیر محض و کلام شیخ اکنون هم آنچه بعضا جاهلان حرف بر و شرح ابر آنکه هر چند در

و آدم خطاب شد [illegible] سلام [illegible]
فرمود که [illegible] که آنچه عشق [illegible]
که نسبت [illegible] عشق [illegible] این بود که [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
این که [illegible] والله [illegible] از اطراف کعبه [illegible]
[illegible]
گفت ای کاش [illegible] از این کلام [illegible]
دارای جهان [illegible] ملک عالم [illegible]
که بر روی [illegible] گوینده و حکما [illegible] میگویند که
تشبیهات [illegible]
ماه [illegible] که این قطره [illegible]
از قلم [illegible] لازم
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از [illegible] این [illegible]

[illegible]

۹

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

زیرا که نسبت بواسطه آنکه از عالم امر است نه از عالم خلق و در صفات [illegible]
و عالم روحانی نوعی [illegible] است و [illegible] و [illegible] بواسطه آنکه بسیط و مجرد و [illegible] از
مادهٔ الکدورات و بسیار لطیف است چنانکه امور لامتناهی در او جای گیرد و [illegible] علوم و اعمال
بسیار لطیف است و از این [illegible] آگاه شد چنانکه از [illegible]
و خلاصهٔ موجودات است [illegible] علیه السلام

معقول است که در تفسیر حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه [illegible]

[illegible] الی [illegible] لا [illegible] الی [illegible] النفس [illegible]
[illegible] نفس [illegible]
[illegible] بواسطه آنکه [illegible] العشق [illegible] اما [illegible] النفس [illegible]
[illegible] آنکه تصور [illegible] و [illegible]
[illegible] و در [illegible] ارادت [illegible] العشق [illegible]
روح مجرد [illegible] نفس [illegible]
[illegible] چگونه [illegible]
او را [illegible] شعر [illegible] عشق [illegible]
و [illegible] عشق [illegible]

[illegible]

گفتم بیست چنانچه مولوی معنوی فرموده که خسرو و سیاوش و کاوس کیقباد گوید
گرفت کس اگر اسباب داشت زهی ... گرفت ... کیتم احوال ملک و مشایخ و عمل ...
را ایران جان ... عقل ... از بهر آن نسخه ... نهاد ... ایران ... عقل
معاش ... اندر ... حب ... تا ببرد ... سعی
که ... تا چند ... خوش کام ... سجاده ... سوز
چند ... فنا ... اندر میان ... شاه ... عرض ... رسید ...
نفس ... پنهان ... تدبیرها ... شهریار ... گاه ... اثر ...
سفله ... خوش ... گوهر ... پنهان ... که ... شاه ... وطن ...
از ملک تن ... برد ... دارد ... دانش ... علم که او
بود ... سیمرغ قاف ... علم ... لطیف ...
جهان ... که ... حبیب ... [illegible]
... [illegible]
اهل عرفان ... عشق که ... عبارت ... است ...
محبوب ... عشق حقیقی ... محبت ... مشاهده ... وصل ...
... مطلوب ... چنانکه ... آن ... [illegible]

ادراکی

٦١

ادا سرلوا ... [illegible]
... [illegible]
... فرق ... چیست ... که بر ما
عبارت ... علم ... وصل ... سید
کاینات امیر المؤمنین ... که ... [illegible]
کنایه از مقام صحو ... تغفل ... [illegible]
آمد از مقام محو ... حجاب ... [illegible]
معرفت ... حجاب ... [illegible]
... عرش ... [illegible]
برادر ... حقیقت ... [illegible]
... اسم ... صلی الله علیه و آله ... [illegible]
کاملیت ... چنانچه ...
اهل ... [illegible]
... وصول ... در کلام ... مخالف ... عقل و نقل ...
که ... آن ... [illegible]

پیچ ... شده است که برهان باطل است چه رای که جسمی میگویند مولوی فرموده

صبغة الله چیست رنگ خم هو پیسها یک رنگ گردد اندرو چونکه در خم افتد

گویش قم از طرب خم گوید قم لا تلم صبغة الله است آن بالله که بی اشک

آتش دارد اما اینست یعنی آتش شده اما حق صاحب آتش کرده که الصعود

بصفات الله و تخلقوا باخلاق الله پس اگر این در مقام گویم اسم ظاهر

و جمع ... شد در آینه ... اما ... بگویم چگونه و دیگر شیخ عطار علیه الرحمة العزیز

الغفار میفرماید هر گز ... خدا گردید خدا با خدا گوید لیکن مسیح درست

این باشد ... از ذات و صفات ... فنا ... حال میگویند اما

شود ولی ... حکما میگویند ... و الآن ... الغرض

واحد ... و حقیقت ... در عرف میگویند ... نیز ... در ... یعنی

کمال ... و اخلاص ... که ... لا ... جایگه

شیخ ... در ... خیال ... اصول

پس ... در کلام طایفه ... بفرماید

کلام ... که ... دانچه ... گویم ... الطاهر

و الا در حقیقت ... طایفه ... جایگه شیخ ... کرده فرموده است

از

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

رؤیت در مظاهر مثل صورت شخص در آیینه ها رؤیت کالت در کثرات
و بنا در بنا و تحقیق آنکه سالک از ابتدا تا بمرتبه آخره ارتقا نموده فارغ شد
رأی و تیر ... را العقرا ... لسان ... مطلق ... مهتر ... اصطلاح ... ست
لسان الغیب مفرمانیکی ... جمعیت ... بنوع یعنی ... در رؤیت
وحدت مطلق را از کثرات ... و ازین جهت ... جمعیت ... بود چه تفرقه
در کثرت ... سالک ... و کثرات ... در اصطلاح
اهل طریقه عبارت از ... و حجابات ... وحدت ... چنانچه
در جای دیگر میفرماید دارم ... از الف ... کلمه ... پرسش ... جان ... ام
... پرسش ... شیخ ... میفرماید ... پرسش ... الف
... چه ... گویم ... ظاهرات ظاهری کرد
که درین ... لسان الغیب چه میفرماید ... روز
... تسلیم ... بخصوص ... خاص ...
که بخصوص ... ذات ... رؤیت ... ممکن ...
... دایره ... جمعیت ... از
... استدلال ... چنانچه شیخ العارفین شیخ محمود شبستری ...

جام

حکیم ... حیران ... میرسید ... ش
و جهت ... حیران شود ... که او ... شد
... چه ... و باید ... کند
روشن ... لول ... بار ... نوح ... هست
جائی که ... زان خرابه ... مشتاق ... کشته
نوح ... غرق لسان الغیب میفرماید ... درای
الوثقی ولان ... ترک ... النفس ... ابر
و عترتی ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی والا ... طلب ...
و ... خواهی ... والا ... ... رسیده
کنعانی ... مصر ... وقت ... زندان ...
... که عبارت از عالم ... که جبروت و ملکوت و لاهوت ... شد
در تحت تصرف ... عالم ...
ش را ... که ... سبحان ... فرو ... از
خلع ... چنانچه مولوی میفرماید ... تا در
... عمر ... جاودان ... او ...

سند ... العباد چه حال مفید

ریزند و بیان ... جه و حیص و قفس ... حال ...

آمده و بروده ... قیمت ... بسن ... [illegible]

اجمعت ... از ... که اینجمیم ... الست ... [illegible]

ختت ... صولت ... ضیعت ... [illegible]

غبار ... بمسند ... [illegible] جانچه

حوم هوش ... ایدل ... اراده مرد ... عشق

در ... عبارت ... بیست ... عرش ... الحضرات ... [illegible]

که سبب دیگر ... اعلا ... علما ... راه ... دارم

عبارت از افتادن از رتبه ... سفر ... [illegible]

عبارت ... فرقه و صلح ... حله ... درود ... فرق ... جاه

کمر ... اهمیت ... آمده ... [illegible] ... دنیا

آشوب و فتنه ... ایدل ... مقصود ... که در دنیا ...

آشوب ... راه ... ببیند ... وصلت ... ام ... کاه

آشوب ... جمع ... حضرت ... [illegible]

در ... و فتح ... حالم ... صلی الله علیه و آله ... المعان

... بیکسان ... حضرت ... رسید ... [illegible]

رود ... لطف ... دکر ... حاجت ... استغفار از

عام ... وانا ... استغفر الله ... لیوم ... استغفر ... [illegible]

... وانا ... از درجه ...

حسنات

الابرار

الابرار سیئات المقربین والا امثال صلوات الله علیهم معصوم از جمیع

ذنوب کبیره و صغیره مشروعه و غیر مشروعه پیش از بعثت و بعد از بعثت ایشان

در شاهراه و حضرت بمنزله اول کمال است و بجهه دیگر که رفع منزله سالک است

و بمنزله مرکب سالک از مرکب پیاله سود او را بیکاره شد الا باشد

ولکن گویم در حدیث که ولایتی ... صاحب این رتبه بعضی

اولیاء ... مقامی حواست که ملک مقرب و نبی مرسل ... الله و اکثر ...

باشند ما هم ... مطلوب ما در این مقام ... آنکه موهوم که گفتار

نبی مرسل ... ولی ... عشق ... کس شود ... [illegible]

عیشا ... اصطلاح اهل عرفان معرفت کنه ذات ... حکما ... در اینکه معرفته

کنه ذات واجب ممکن نیست بلکه کنه ذات ... ممکنه را ... صعوبت ... اند

تا بواجب چه رسد ... عرض عام ... حاشیه ... حکما ... [illegible]

ندارند الا ... تسلیم و حکمت مقام ... و از این ... صلوات الله و سلامه علیه

مروی است که کلما خطر ببالک فهو خلاف ذلک و از حضرت ... علوم الاولین والآخرین

علیه السلام منقول است کلما میزتموه باوهامکم بادق معانیه فهو مصنوع مخلوق مثلکم مردود

علیکم ولعل النمل الصغار یتوهم ان لله زبانیتین فان ذلک کمالها ... [illegible]

[illegible]

یتصف بها و تمراحات العقلا فیما یصفون الله تعالی و تحقیق انست که معرفه حق سبحانه
و تعالی بر رسم ممکن است چنانچه شیخ ابوعلی در رساله حدود تصریح نامه بمعنی بسبب
آنکه رسم بخاصه و جنس مشابه و جنس مشترکم مرکب است بلکه معرفت او بحیث بوجه ما
که نه حد است و نه رسم از نوع و صفی توان بود یا فن رضوان است تا به حد توان بود
شمرا ... است یا آنکه وصفی عبارت از معرفت حقیقی و متخلق حالی الهی شدن و تحقق
عبارت از اتصاف و ذمیمه و اتصاف بمحموده است و بنا بر تحکیم عالم از آیات و احادیث
دلالت بر آن دارد و بعضی یک ظاهرست شنیدی که یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر
محضرا و آیه الیوم لا تظلم نفس شیئا و لا تجزون الا ما کنتم تعملون و حدیث الذی
یشرب فی آنیة الذهب و الفضة انما یجرجر فی بطنه نار جهنم و در روایت الظلم ظلمات یوم القیمه
و الناس یحشرون علی صور اعمالهم و حدیث الارض تحشر قیعان و غیر ذلک مما لا یحصی الا الله
و جامع علوم ظاهر و باطن شیخ بهاء الملة و الدین در شرح اربعین الا ان قعب و کیا تعلق فرموده
که حیات و عقارب در قبر عبارت از افعال ذمیمه و اخلاق قبیحه و در سوره لیس بهشت و
رضوان و حور و قصور عبارت از اعمال صالحه و عقاید حقه است کتاب ار ادراک
بصورت لقمه و نعمت ظاهری شیعه چه حقیقت واحد بصور مختلفه بحسب اختلاف
مواطن متغایره ظاهر میگردد چه ظهر مسکویه بر جی استعمال شیئ بیشی حقیقه ان معنی

کدرده

که در رده ی موجود شود صوره و حقیقی دارد و سیمرغ نیز از تعوذ اعظمست عبارت اول
مسمی بلفظ نور کتابت صغیر است و غیر آن مسمی بملکوت نور خارج معنی دیگر است ازین شده
بر آن مسمی بوجوه حقیقی و صفات جلالی است این معنی از حضرت در برزول کعبه و لقاء غیر آنکه
موضع جود کیمیا و مشتاق کهف کمال انسان است که از درجه نوع کمال سر انسان ثابت
که نفس شده و بما شد از خارج موجودات عنقا باشد و عنقا باشد از ... که
کعبه این اطلاق رفع استعارت و الاتاله هر کس از حرف ناقه که بحر ... الم رمز است
نامه و هم حیثیت معنی شر از در کلام محققی است و وجود شر کعبه و مولوی
پس عالم قرقعه شده ... حیثیت ... صاف و جرس ثبت
مکان میر که هر ذره عالم شد ... احوال ... جمیع گوید
بیچ و وجود بر جهیز و در دیگر حقیقه و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون
تسبیحهم اگر حالی که کهر توان وان من شیء را مکره فرو جال ... اگر جز
... شد ... معنی ... جلیه کا ... مهیا
... همه ... شد ... حجه ... همه جا به
عشق ... صاحب ... همه ذرات عالم هم
منصه ... خواست ... محمود در تسبیح و تهلیل ... معنی

همه بسته شد تا هم همیشه که غرور ترسیح حولست و آن مرشتی که خود شهجا و فوقست

و سراپای محبت است چه آینه در طلعت مقصود است چون انسان جامع جمیع اسما

و صفات الهیست بخلاف ما ای کسی که مظهر اسما است مثل بهیمه که مظهر سبوح و قدوس

و شیطان مظهر اسم مضل و مگر ایشان مظهر اسمی است که مظهر جمیع تعینات

اسمائیه و صفاتیه در نفس مکلفی باشد و بعضی ارضی و سماوی و ملکی و بعضی فلکی و عنصری

پس معلوم می شود آینه محبت او و بگنه منزل را دق جلال و جمال بر زوال اجلال او

خواهد بود و چون انسان عالم امر کبری است پس صادق است که دیده

آیینه را از طلعت است و در بیت غزل ابن عربی تکرر فرموده که خلاصه تمام مظهر جمع را که

انسان کند خاص صورت حقیقت است چرا که مراد از چشم بصیرت است یا صرف بعرش جمال او

که با صرف قدر دیدار او حاصل است لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار اگر کسی

سوال کند که ما کتاب این مظهر و مجلای صورت جمع است پس مکلفی فوق او تصور

نشود پس حصر در سلک انسانیت در هم رشته سرشت خوب تر آنکه انسان است

که مظهر جمیع اسماست بر وجه استوا و اعتدال چنانکه جمیع اسما و صفات

بر وجه اعتدال و استوا در ذات محمد صلی الله علیه و آله گرد آمده اند و دیگر انبیا

در درجات ثانوی و [illegible] باشد [illegible] را در اثر [illegible]

تمام

۱۹

پس نسبه آنحضرت را با بعضی از آن چنانچه وقف استوا بوده از هر ظلمت

منع چرا الوان بخلاف نیست که اگر چه مظهر جمیع اسما و صفات شده اما در

اعتدال نیست بلکه افراط و تفریط در این است و لهذا بعضی را صفات عنصریه

و بعضی را صفات دیگر غالب است چون شیخ هم الملک در منحات [illegible] کل او هم

بر نسبه [illegible] محض [illegible] مصطلح اهل عرفان حقیقت

انسانیت که جامع جمیع عوالم الهی و مظهر اسم جامع است و نکته معرفت

الهی [illegible] باشد که جمعیت چنانکه بیت دیگر دلالت دارد سبحان ما [illegible]

سوی شد [illegible] فرموده [illegible] یعنی که مظهر اسما جامعه

و مجمع الاضداد شده [illegible] با لوث [illegible]

نماید [illegible] نقطه وحدت از حضرت غیب مطلق و عالم لاهوت نقوس [illegible]

نزول [illegible] که مکان [illegible] فانه معنی [illegible]

بصفحه کاغذ القصه [illegible] عالم انسانی نزول فرموده [illegible]

[illegible] تعینات و عالم ملکی [illegible]

و ملکوت [illegible]

[illegible] تعینات

و چنانچه ... بشرش

عالم محسوسات ... صلوات ... [illegible]

... که از ... و بعضی ... [illegible]

که در عبرت کثرت ... ملکوت ... عالم ... [illegible]

ها نوع معاشرت ... عالم ... جسمانی ... [illegible]

اما از حضرت که کردش ... عالم ملکوت ... [illegible]

و ... یا عالم محرمات ... [illegible]

محفوظ شده از ... و حکم ... [illegible]

در بیخانه ... تعظیم ... حضرت ... [illegible]

حرم عفاف ملکوت ... [illegible]

یعنی جمعیت که علم ... [illegible]

و شش ... [illegible]

بیان مرتبه کمالات ... [illegible]

مقدس الهی و نفخت فیه من روحی ... [illegible]

رسیده چنانچه در مواضع ... [illegible]

جام کمال ... [illegible]

رتبه طبیب ... [illegible]

17

سببا چنانچه شیخ عطار در ترجیح جان انسان بر ملک معروفست علم است هیچکه

اسرار حقست قریب ... ملک جانب سپاهست قریب نیاز را و کرامت و ...

بیشت در درا جرا دمی در حضور دشت ... در دیش او ... در سلسل دردرد

اهل دل از دور دست شنیده مرد کر بود در تماشای نوحه گر آه صاحب درد را نا شد

اثر درهم اینکه این مرتبه عالیه برای انسان بمحض بعضی عنایتست از جانب احدیت

نه بکسب و جهدها و چنانچه در بعضی مواضع اشارات بهمین فرموده رحمت ... لطف

تو اقلیم درنه کشش چه ... ازان سوچه کوکو کشید و اینکه عطای ... مرتبه

نقصان ... داد خود و کوشش خود بر وجه ... تمام از مرغ ... منظر

صافی ... از چهره ... هیچ که کاه ... ازان همانا ...

معلوم است که کمال رتبه هیولانیت ... ملاقح ازو ... قوه و قابلیت

محض کشش بهر صورت ... خود ... فیض ... پذیر ازان خواهد

بود فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین ملائکه را تعظیم

و تکریم مکرم و معظم ذره الهی را باید نمود چنانچه آستانه پادشاهان آدمی بوسند

و تعظیم و توقیر ... با آنکه سنگ و گل بیش نیست ... ازان ...

کشند قرعه فال ... بنام من دیوانه زدند مراد ازین ... مظهر اسم جامعه

بودش که موجب معرفت تامه است چنانکه در قرآن مجید وارد است
انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها و
اشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا یعنی آسمان با عظم و ارض با بزرگی
اجرام قابل این مظهریت نیست مگر انسان که جامعه است که مظهر اسم جامع
باشد در معرفت کامل تحصیل نام معرفت و معنی قرب نماید و از جانب دیگر
ارسال آیات لعبث شد که فرموده حقا که در انسان برزخ حقه الا آن کرده که عهد الست وفا
کند یعنی اگر معرض مظهریت جامعه بودن یعنی آورد و بقول نفس
وجهانه که از طرف افراط و تفریط احتراز نماید و نفس خود در اشیاء ارزانی
و متبع نفسانی نزد و چنانکه بقوس نزول اشراف نموده بقوس عروج میل
خود رجوع و دایره آن هر دو قوس تمام کرده بحکم منه بدء و الیه العود ندای
یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة شنوده و بمبداء اصلی بازگشت
نماید هر آینه فانی از خود و باقی بحق خواهد گشت و هر که وفا بعهد خود
کند ثمره ایمان یعنی امان از فنا یا ثمره باقیه خواهد بود ولا تحسبن الذین قتلوا فی
سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون الا ان اولیاء الله لا خوف
علیهم ولا هم یحزنون بر در میخانه عشق ای ملک تسبیح گوی کاندر آنجا طینت

آدم

آدم مخمر کرده اند خبر اینکه آدم که ابو البشر است مظهر اسم جمال و جلال هر دو است
چنانچه فرموده که ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی یعنی بحضرت جلیله آدم به یدی
از تعین صفتیا بخلاف باقی مخلوقات که مظهر یک اسمند پس پیدا و اسمه
مخلوق شده چه عزرائیل مظهر اسم جبار و قهار رند نشتی ملائکه غرات مظهر
اسم مضل و مکر بر نشتی شیاطین و از اینجه که مظهر تمام اسماء است مسجود ملک شد
سفر باید که بر در میخانه عشق که عبارت از مجمع معرفت جمیع اسماء و صفات و عالم اعیانی
از جاودانست ای ملک تسبیح گوی و حسرت به [illegible] کای اوراز کمال قدرت حق مخمر و
زیراکه طینت آدم را حق موضعی مخمر کرده اند یعنی جمیع اسماء و صفات جلال و جمال در تخمیر
او تعبیه نموده اند و از اینجا معلوم است و در گرو تسمی برد که آدم است همی ظاهر
شد در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد جلوه کرد
رخش دید ملک عشق نداشت عین آتش شد ازین غیرت و بر آدم زد خواست تا جلوه کند
صحبت جای تماشای خیمه در زلف که آب و گل آدم زد مرید بر مقام رخ ...
شیخ جالاکه و عده نوکی داد و حاصل محکی بار اهل عرفان در بعض اصطلاحات
خود نعی واز کفر لقمه چنانچه مع که کبر دار است می کوشد و شیر کار مخمور مجد او
ایمان با مرز با طلقه طلقا نرخ و کفر عبارت از است چنانچه در تفسیر گشت

هم چنانکه شرح حق شناسی شرط باطن بر سپاهی و چنانکه در اول مرقوم است

در باب عمومیت گناه در حدیث الکفر و از امارات کفر دعای مختص بغیر

را رع هرگاه بر در شعب دعای رزعت بهشت سر و دوزخ را غ را کافر

خوانده اند که ستر دا است در حالت حلاک کافر سکوت و ستر خواهد شد و مشهور

است کلام در این مقام از پیغمبر حضرت امیر مومنین صلوات الله و سلامه علیه و مراد

از شیخ آدم صفی است علی نبینا و علیه السلام منفرد از هر سر مقام ای آدم

تو از من هر خ چرا که دعوه تو کعبی که گندم بخوری و خفی واد با حوا آنکه وعده

به [illegible] معهود انجور [illegible] نقاوت [illegible] [illegible] اصطلاح

راهی از [illegible] مشهور شیخ عطار [illegible] اکرم در این عالم

که هیچ [illegible] شدم [illegible] دیگران [illegible] از آن [illegible]

دیگر [illegible] شدم [illegible] از آن [illegible] [illegible]

که خانه عشق [illegible] [illegible] خواهی [illegible]

صومعه و [illegible] و مرد آن [illegible] خواهم و از [illegible]

که بقا از او [illegible] چه [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] راه [illegible] کس [illegible] حقیقت

19

[illegible]

بشت [illegible] مقصد [illegible] [illegible]

چرا [illegible] [illegible]

الله [illegible] [illegible]

در حالت [illegible] [illegible]

که [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

که [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

بشت [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

از سر جان برخاستن مست باره است بعهدی که در ازل در الست و بی تکلم حق با من رفت
با ذریه آدم بسته که و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم
علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی و چون این اسرار الست بمقتضای بانگ قدیم
ایشان عهد محکم بود چنانکه در غزل دیگر میفرماید با چراغ می و معشوق را
پیمان شکست هر چه آغاز ندارد نپذیرد انجام و تکلیف شرعیه جمله که مکلف میگردد
عهد ازل است مکلف شدت آن همگی که تا ما ذرات دهنده آن عهد اول
پس گاه در نشئه تجدید عهد و بر تو ثبات و وفای خود اقرار کرد
نعت تعظیم ربه و الاعتراف به بر کردگار خبر از دریچه سالکی طلبیدم در
حضرت بسیم و گلوی طلبیدم زاد راه حرم و بیزارم تا بگیاه ره در میکده
را طلبیدم معرفت حقیقی و عبارت از محرم وصل است الی بکار از ره طریق امر است
اول تصفیه سر و تجلیه خاطر هر دو ام فکر و مواظبت ذکر از دلالت کنان طریقت
داد ولیای حقیقت است در راه حرم وصل است برا سالکان مجذوب کو بنده ادم حرم
غیبه کار آن در تدریج وات الوهیت در این عنبر را از خضر خود در ... و کوی [illegible] واده
که حرز تمامی و حضرت تحقی حرم غیبه ... و صاحب این حرز را محرم ... است
کوینده و معرفتی از اسلام مکرد و استدلال بهر به معرفت حقیقی شد چه نخستا در آن ظرفه

بلند

٢٠

اشتباه چنین بعرض عام و فضل کجه است ... و آن نظر را او لبیب
بغیر از روی تسلیم مشت و معرفت از اسلام و حجی مخصوص است ... در سحر صحبت
سیفر با هر رتبه گشاد و کار رسته تا مبصر است هر سخن که هر مقام محو و بیخودی است
بود لاکه در ... با یک کجا بیت کرده بکار فرمود بسته با شد کلاه اسلام حرم
وصل ... و تجلیه روح هر دو ام ذکر حق ... نیاز ایم پس ... وارد در
بیکده ... مقام محو طلبی طلب ... کشتیم نقطه ... تو برابر ...
از مکر ... که ... طلبیدم ... سلیمانی ... جان ما ...
پنهانی ... سلطان ... حاجتش است هر کس ... کشد ...
پنهان میکند و هکس از ... پسند و ... بسند ...
روان ... کرامی ... چه عشق ... جان
حسن ...
... این بحث ...
... لا اله الا الله ...
... صاحب الامر ...
چند ...

خاتمه [illegible]

شنوده در اصطلاح [illegible] صفت [illegible] آنجا منبه دانیل

[illegible] گویند [illegible] بعد از آن [illegible] اول

[illegible] قبل [illegible] بود [illegible] علم [illegible] فرض [illegible]

[illegible] اصطلاح [illegible] اعمال [illegible]

لاله [illegible] گویند [illegible] جامعه [illegible]

[illegible] جمعیت [illegible]

[illegible] جمعیت [illegible] عبارت [illegible]

[illegible] افعال [illegible] لا [illegible] افعال [illegible]

آثار [illegible] افعال [illegible]

[illegible] مقصد [illegible]

[illegible] قضیه [illegible] عبارت [illegible]

[illegible] صفات حق لله [illegible] اصل [illegible] اطلاق [illegible]

[illegible] ذات [illegible]

[illegible] نظر [illegible] اصطلاح [illegible]

[illegible] حق [illegible] اصطلاح [illegible]

[illegible] مظاهر [illegible]

[illegible] اعتبار [illegible]

[illegible] علم [illegible]

۲۱

اینست [illegible] از خلاف آنچه [illegible] کلام [illegible] جمعیت از آن [illegible]

گوییم جمعیت عبارتست از استتار [illegible] تشابه و [illegible]

در الف [illegible] عبارت از [illegible] کثرات و [illegible] آنکه [illegible] ذات [illegible]

و [illegible] که از کثرت وحدت و از [illegible] جمعیت [illegible]

چه [illegible] کمال [illegible]

[illegible] جمعیت [illegible] وحدت [illegible] کثرت [illegible]

خلاف [illegible] که کثرت [illegible] وحدت [illegible] شود چه [illegible]

[illegible] مطلوب [illegible]

[illegible] عالم [illegible]

[illegible] عارف [illegible]

[illegible] که [illegible] آنست [illegible]

[illegible] عارف [illegible]

[illegible] که [illegible]

که [illegible] حضرت [illegible] صلی الله علیه [illegible] حضرت

[illegible] که [illegible] حضرت [illegible] علیه السلام [illegible]

مینمود که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مأمور بود از این رو امرنا ان نکلم
الناس علی قدر عقولهم و در حدیث دیگر حضرت حبیبی اما و علما بفرموده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام علی
گشت از انجا شنید که پیغمبر صلی الله علیه شنیده چنانچه تقریر شد و آن دل برای تمامیت معرفت
سبب عشق ندا میکند بلند که کسی که شنید قصه ها هم شنید حدیث که حقیقت مستتر
از کرم الهی است لا تهدی من احببت و لکن الله یهدی من یشاء ترا جمعه سلطان عشق پیدا دهد
بذا فهم و وطن همچو شمس خوش شد که پیش من عرف الله کل لسانه همچنانکه عشق عبارت
از قرب حضرت و اتصال به معشوق حقیقی است از قبیل قرب فی الصفات و از ذات به معشوق کی
چنانچه در حدیث آمده که شیخ هر نیست عبادت بسیار زیاد از نوافل میکند محبوب
با محبوب او را او رسیده ام و از ذات ... چنانچه در عرف گویند که فلان فلان
کمال دارد یعنی کمال بهرست و در محبت قدری برای اوج جسم و شمشیر او موم
و این کنایه از قرب و فرط اتحاد است که لکه ... قرب کتاب محبت می ... میشود
و آن بالا سرود و بس که خود بود ... در قبر و کفر ... است که دامن کیر ...
چنانچه میگویند که کعبی در کفر و اسلام کفر ... حاصل ... الانسان سلطان
عشق و صحبت خلع لباس شریعت و فنای وجود است مر ایشان ... ازین دعا حافظ
همچو شمع ... تو ... کعبه ... لیکن ... توقی میان

باد اهل

وجه دارم

... زن ...

جمله حدیث که من عرف الله کل لسانه و حدیث من عرف الله طال لسانه هر
جلوه ظهور میکنند حضرت که عبد کوتاه شد و از آن من عرف الله ... ادراک ذات
بعض تحقیق مسائل حدیث ... کسی که از علم دیگر ... کل لسانه
فی بیان ... من عرف الله کل لسانه بیان بعرفه ... با همه معنی
ذات او که چون ... شناخت ... از ابر ... ساعات ... و در بر تو دیگر سالک
العیب ... بجمیع ... او باشد الحمد ... اول تعب
میگویم ... گفته ام ... دیگر میگویم ... این ... که ... خوارم که
چشم آن است که ... و نعوم کردم ... کرم و در صحبت کمال ...
پرخار خار ... ابدال ... اکر ... از
چنین ... از ... که ... کرانه
جوهر و کمال ... مقصود ... ازین از صحبت ... را که باید هر
... که ... طلب ... که ... که ... داشت چه ... که
... صحبت کمال ... جهان ... شد
... محبت ...
و بلند ... از ... که ... وقوع ... چراغ ... اوقات

رخ راحت زان چو شد مطلب بزرگ گو که گوی بخت چشم ارگ شد
بیت بر لوح دلم جز الف قامت دوست چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم یعنی
لوح دل من صاف از غبارات که بجز تجلی جلوه ظهور احدیت جز الف عبارت از وحدت
هیچ جا لکه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که لا الف بها
الا الذات الاحدیه و جا بجا که اصل جمیع حروف الف است چه اگر الف نباشد
هیچ حرفی را ظهور و تشخص نیست و شعب و انشعاب جمیع حروف از الف است همچنین ذات احدیت
اصل جمیع موجودات است و ظهور تمامی تعینات [illegible] چه [illegible] تقریری
مثلا [illegible] الف است و اگر از هر سر رشته [illegible] صور و نقش
است و [illegible] که گویند [illegible] اصل اشیا یعنی [illegible] معقولات است
میفرماید که استادم از ازل حرفی دیگر یاد نداده و بغیر از الف که قامت دوست است
عظمی و عظمت کبری [illegible] عشق [illegible] نمای یعنی
علت غایی ایجاد آدمی [illegible] کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف
فخلقت الخلق لکی اعرف [illegible] علت غایی کمالات [illegible]
چه فهم که علت غایی [illegible] حقیقت و وجه [illegible] است
معنی [illegible] لنهدینهم سبلنا [illegible]
هو

کعب این کشته [illegible] تا کسی [illegible] بعنی [illegible]
تا که [illegible] که ما در [illegible] ذره از ذرات عالم [illegible] ظهور
جمال [illegible] ذات [illegible] از همه نظر [illegible]
من ظهر فی لطفه و لطف فی ظهوره [illegible]
[illegible] و مجاز [illegible]
شمس [illegible] و الا [illegible] جمال صرف [illegible]
[illegible] در آخرت [illegible] معاینه [illegible]
با [illegible] دلالت [illegible]
مراد [illegible] که در سجده آدم [illegible]
از [illegible] که [illegible] لولاک
لما خلقت الافلاک علت غایی کائنات [illegible] آدم
علیه السلام [illegible] یعنی ملائکه [illegible] آدم [illegible]
و [illegible] تعالی [illegible] جمیع اسما [illegible]
[illegible] ملک [illegible] تعالی
از [illegible] صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]

فرمعه‌ش مراد یا اگر برآمدی عجبست چو نور حسن تو بهوا ازین عالم پس عکس
روی تو چو در آینه جام افتاد عارف از خنده می در طمع خام افتاد در رو یا اصطلاح عرفا
عبارت از ذات حق است و حضرت [illegible] است و جمع ذات و در نور
نور او و صفحات [illegible] مندرج و مندمج اند و خنده می عبارت از انبساط و کشف حال
عارف [illegible] یعنی پرتو [illegible] در آینه جام عبث عارف [illegible] از تابش نور آفتاب
که بعرض قمر [illegible] اغیار [illegible] انبساط [illegible] که عکس آن
نور جمال [illegible] در طمع خام افتاد و پیداست آن نور از ذات [illegible]
ازینجهت در طمع خام افتاد و اما [illegible] گفت [illegible]
کم شود در [illegible] وصف [illegible] هر چه [illegible]
چنین [illegible] از دم [illegible]
ترک [illegible] الهام [illegible]
وصف [illegible]
نو عروسا [illegible] حقیقت [illegible]
درین شعر [illegible] قبول و کر
رد [illegible] بهار [illegible] نو

[illegible]

٢٤

که در [illegible] یعنی بهار [illegible] شارح [illegible] نقش
[illegible] عالم عبارت از [illegible] بهشت [illegible]
اما [illegible] کسان که [illegible] عشق [illegible] حضرت
[illegible] چشم [illegible] طبیعت [illegible] هوا و هوس [illegible]
در حوالی عقل [illegible] عجب [illegible] عکس روی [illegible]
در [illegible] مظهر [illegible] حضرت [illegible] صلوات الله علیهم
اجمعین [illegible] که کلب آستان [illegible] محروم
[illegible] اسماء [illegible] تو در طوطی [illegible]
[illegible] کلام [illegible] صحیح [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] عبدالله [illegible]
[illegible] عبدالله [illegible]
[illegible] مقام [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] که خواجه [illegible]
داند [illegible] حرف [illegible]

یعنی گویم چشم من زاده چشم [illegible] که روشنائی تابع اوست که آن روشنائیست
بچمان عالم الهی توار [illegible] کسب کرد و چون تو [illegible] که تو در نظر [illegible] حیران
از نور بصر و [illegible] که هزار نور [illegible] چه [illegible] که روشنی [illegible]
تو در نظر [illegible] روشنی چشم بهره یابیم [illegible]
تو را مشاهده نمائیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
این قصد و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] این همه

علی

عکس می نقش [illegible] نموده [illegible] یعنی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] با اصطلاح عرف [illegible]

رو پاک را از او گوید شد عزت عشق بیان همه جهان پر شد گر کجا سر عشق در دل

عالم فاش یعنی استیلای عشق بمرتضای من عرف الله کل لسانه بیان همه جهان گرچه عبارت

از عارفان چند بر بیدار حیرت که می بینند عموم اشیا در تسبیح چند دان [illegible] تسبیح

نگاه و مشاهده بیان آنکه [illegible] که در همه ذرات جلوه ظهور فرموده چنانچه بعضی از عرفا

گفته اند حق [illegible] در پس هر ذره است [illegible] دیگر و سری [illegible] دارد و [illegible] ظهور

پرتو حق [illegible] عبارت از [illegible] [illegible] کلی [illegible] در

از [illegible] نعش [illegible] نور و [illegible] از [illegible]

احوال [illegible] فرض [illegible] از [illegible] اثرات [illegible] جهالات

[illegible] از اثرات [illegible] عالم است و در [illegible] از [illegible] دیگر [illegible]

جمعا در [illegible] [illegible] [illegible] علم [illegible] ظاهر [illegible] الناس

عبارت [illegible] و [illegible] [illegible] چنانچه [illegible] محبت [illegible] در

[illegible] همان [illegible] که [illegible] محبت [illegible] مراد [illegible]

[illegible] ظاهر [illegible] [illegible] [illegible] کسانی [illegible]

یعنی در [illegible] نفس و [illegible] نفس [illegible] [illegible] [illegible] است

که [illegible] نفس [illegible] [illegible] نفس [illegible] [illegible]

جلی

[illegible] نقش [illegible]

چون [illegible] نفس [illegible] [illegible] [illegible]

و بعضی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

همچنان [illegible] [illegible] [illegible]

ادراک [illegible] [illegible] [illegible]

که الغرض لا یعرف [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

باب دوم

[illegible] [illegible] [illegible]

چارت [illegible] [illegible] [illegible]

المجلس الاول [illegible] [illegible]

در بیان [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

که [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

در غربت [illegible]

سری است حیثیات روی باصطلاح عرفا ذات بحت من حیث هی الهویة آنست جمع
موجودات در آن مستهلک اند چنانچه در شرح [illegible] معنی ذات گفته شد که بعضی رنگ بعضی
ذات رب تو و گیسو در لف عبارت از غیب [illegible] و عبارت از ذات [illegible] وجهی
همه موجودات پر نور شده و میکل [illegible] عبارت [illegible] محجوب [illegible] شده
پس عارف رس سفر [illegible] نظر [illegible] نوری [illegible] شده وجه
بمعنی ظهور و روشنی است و [illegible] در تو [illegible] اما [illegible] از [illegible]
محصوص صاحب این نظر [illegible] توحید [illegible] دیده [illegible] لا اله الا الله و ذکر
و نگر حرام و اکل حلال طیب روشن شده [illegible] محبوب [illegible] ان
زندان شهوت [illegible] گیسوی تو [illegible] معین
و عبارت [illegible] بوده باشد و در لفظ [illegible] گیسوی تو
اشاره [illegible] در [illegible] جا که [illegible] ظهور [illegible] در لحه
حجاب همان محبوب است سبحان من [illegible] فی لطفه [illegible] عارف را بمعنی
این [illegible] و صفت [illegible] صاحب
نظران حیرانند [illegible] چراغ [illegible] شمع [illegible]
زعشق تمام [illegible] آب و رنگ و خال و خط [illegible]

مخفی [illegible] جمال [illegible] اصطلاح عرفا عبارت از [illegible] حیث
[illegible] و خال و خط عبارت از [illegible] عبارت [illegible]
عشق و [illegible] در جمیع مظاهر که توحید ذات [illegible]
محجوبست [illegible] از عشق [illegible] تمام که [illegible] و عبارت [illegible] جمال [illegible]
چه نظرهای [illegible] مقصود [illegible] آب و رنگ و خال و خط دیگر [illegible] در روی و [illegible]
یعنی ذات [illegible] استغنا و نیاز [illegible] جمیع [illegible] عبارات [illegible] و [illegible]
بمعنی ظاهر [illegible] حسن و [illegible] چه [illegible] دارم
و در مرتبه محبت [illegible] و در مرتبه شوق [illegible] در درجه [illegible] و عاشق [illegible]
معشوق [illegible] خصوص [illegible] خط و جمیع [illegible] عاشق [illegible]
که [illegible] المحبت [illegible] عشق [illegible] رسیده [illegible] مقصد [illegible]
معشوق [illegible] شده [illegible] شوق [illegible]
[illegible] نظر [illegible] معشوق [illegible] رسیده [illegible]
چشم [illegible] معشوق [illegible]
[illegible]
[illegible] عشق [illegible]

[illegible]

[illegible] علم [illegible]

[illegible] محتاج [illegible]

اشارات است که پیش [illegible] که کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت

الخلق لکی اعرف [illegible] در همه [illegible]

[illegible] طلب [illegible]

[illegible] و اما [illegible]

از تربیت فضل و کمالات ظاهر [illegible] خود [illegible]

[illegible] چه آدمی را [illegible] طلب [illegible]

[illegible]

هر سر را [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که حجاب رهنما است و شد از حجاب اسماء چه ظلمات است مدرش و معانی معاد
العلم حجاب الاکبر از آن قسم شعر در صنعت ارضی ابن جو زر چکر گر از طلا بود هم
عید است و عرفا در آنکه رفع حجاب را چاره شد از ظلمات شبهه
روش گوید هر که را در نهایت لطافت سخن با انواع کار و حیل دارد
بعه نعیم و دیوار کشاف آنچه شاهد به چینی نام را بر خاطر هر کس ...
پیدا در پس حجاب است با آنکه آن لکن در شاهین در نظر است اما اگر دیوار را از طلا
و مرصع و خطوط هاست ... را این نشانه با شک و الهامی بسیار ... را تعمیر نگار و
اهر منزل رضا ساکن شعار هر خود را در این دیوار نگار رجعه و دل با بهره صاحب نگار
نگه باشد که بحث مثال باشد و صحیح ظاهر است حجاب با شد هر کس از این نمیشود آن
گرفت و چنانچه دیوار کثیف نه عرفان است نه خود دار مرصع نه شاه بهره ... عنت
حمال است آنانی باید از انفعالات ظاهر بنا که چشم پوشیده در تحریر ابل گو شد
ما حصل معنی شعر حیث در راه این سیر و سلوک شرح آنچه حال است که اعتبار
کو باشد سنگ را که از انوار حسن ظاهری گزیده با لفظه اصل قبال الصور نصوص نمود
از خرقه که بر عیب پوشی باشد خود را مجرد داشته و صحبت ظاهر را بر سر مایه
میات و دنیا در اینجا متعارض قصا است آنکه کار ساده از هر چه به نحو دیگر
که حال

وجود را برین است که چه بیان شد الله هم از وفا تر به اصحاب تقی بحجر و مجهر و ظهر اهل صور
صلوات الله علیهم اجمعین مرا ایجه شاهی است عشق در وی نفی از حرام
صحبت روش رای بدانکه دل عبارت از قلبت و گاه از نفس ناطقه است
که از عجایب انسانی است حکما قال الله تعالی ذلک لمن کان له قلب یعنی عقلی و از تحصیل صور
که مکمل مرتبه حیوانی است عبارت از تجارب لطیف را صفوه و زبده حال اطعمه
و نفس ناطقه که تعلق به بدن می گیرد به واسطه روح حیوانی و بعث اشیاء را تجسیم صور را
مضمون اند و چون که هر آن نقب دل و حیوان را قلب نامیده اند چنانچه در حدیث
وارد است قلب العبد بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلبها کیف یشاء و نیز
نفس ناطقه انسانی را تعبیر به دل می کنند و می گویند فلان کس صاحب دل است یعنی
از آلایش جسم و صحایف سر او از شوائب مالات معرفت است بلکه مهبط علم عقل معرفت
یا آنکه علم از خارج و ظهور از آن بوده به سبب حسیمه است هر جز نگاه دل هر یا روح که از نیایت ازلی
دل و اندر و دیگر جا که اصحاب معنی بطهارت قصد المتاخرین با قصد کاملی در
از بعد خود در گرفته ز نیاز مردان در راه طلب خود تنها خود همه و در کار شده و از
عالم معنی خبر دادند نسبت آنکه علم را بر فرق از خود میگیرند و حال آنکه عمیق علم
در یافت اسرار به طور انوار الهی خارج است باطن ایشان بر مردم ... در عالم

از [illegible]

خود بطلب [illegible] نفس [illegible] مفوض [illegible]

که [illegible]

[illegible]

جمله [illegible]

کرفته [illegible]

مطلبد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خوض [illegible]

از فضل [illegible]

من [illegible]

حیث [illegible]

[illegible]

[illegible] ۱۱۰۶

غیر [illegible] الاخلاق حتی فاضت علیهم من اللطایف [illegible]

دور فصل دیگر [illegible] بالسعادة للطالب ان [illegible]

وصیت [illegible] فی الله و [illegible]

که جمع [illegible]

ابی طالب علیه السلام و مذهب حق [illegible]

حضرات ائمه صلوات الله علیهم [illegible]

المهیمن [illegible]

ایه الله العظمی و کلمة [illegible]

دلالت [illegible]

عادت بر غیر معصوم جایز [illegible] نص قران [illegible]

ان بزرگ [illegible] قصه مریم و غیرها [illegible] قصه مریم [illegible] در کلام الله [illegible]

کلما دخل علیها زکریا المحراب وجد عندها رزقا قال یا مریم انی لک هذا

هو من عند الله یرزق من یشاء بغیر حساب و همچنین قصه آصف بن برخیا وزیر حضرت سلیمان

علی نبینا و علیه السلام [illegible]

تخت حضرت [illegible] که [illegible] قبل ان یرتد الیک طرفک [illegible]

برهان قاطعست که خرق عادت از صاحب یقین است اگر چه معصوم نباشد چنانچه
الصدور است و هر کس او را امور روزی بصیغه و تحکیم اگر زمره سید الطاق نباشد است بهر سید
هر کس را هست در رویای صادقه در جمیع مکاشفه لیکن هر کس عمل بدست طریق و عادت
مینماید و طریق عادت بمرتبه تسبیه و بگاه کی دعوای کست خرق و عادت
کند چنانچه ابراهیم ادهم گویا که او خرق عادت کند و در او طریق خرق
عادت سیر چنانچه در آن نکته یا بود و سلطنه قدم نهاد و از آنجا بای دل کود در از
الکی او مالای آید در زمین دیگاه اگر چه کسی صاحب بخواهد که تقریر ابجه حق کس مرتین
روکنی و حکایات سیم قمر و زر و از حد الصدق کامل برکوه است و حضرت صادق آل
محمد علیه السلام در وصف آن حضرت از عادت را شده جاش مرتبه است و برده
یکمرده از نسبه کجای تیغ و موید یمینی است خرق عادت از صاحب یقینست صادر میشود
اگر چه معصوم نباشد و هم چنین این حدیث دیگر که لیس بر در از آنجا سوال
کرد که چگونه صباح کردی جواب گفت چنان می بینم که گویا عرش را بارز
و اهل بهشت را در بهشت و اهل دوزخ را معاینه می بینم آنحضرت فرمودند
که هر کس خواهد مومن را ببیند نظر باین کند یعنی که نیز دلیل است زیرا که این شخص دعوی
کشف نمود و حضرت تصدیق فرمودند و اگر دعوای او باطل بود بایست رد فرماید

والتصدیق

و تصدیق آنحضرت حجت است و بعضی از شعرا میگویند که خرق عادت از غیر
کمال است و شیر و جمعی میگویند که از غیر معصوم صادر نمیشود الا معصوم یعنی معصوم و امام
ما غیر امام نشنیده شده بجماعت را بطاها چنانچه رب امین سلام الله و در تبه الله رشد
که خرق عادت از همه کس ممکن مطلع حضرات و در باب ایشان صادر میشود چنانچه
در بیان و آن المولی الاعظم الاکرم مولانا محمد در حرف الف در بیان شیخ و رساله که حضرت
بها الملة والدین علیه الرحمة در رد جامی ... این نقشبند ... همه کس مطلع حضرت
صادق آل محمد علیه السلام و معروف کرخی در باب حضرت امام موسی علیه السلام که
هر گلی در بیان آن شده که بود که از خادمان و صاحب جلال عرس سقا ماهی بود بعضه از
و هر کسی فیض دارد از اولاد ایشان و از کار آنحضرت از کار آنحضرت امام موسی علیه السلام دارد
بسیار کرامات دارد که ما مجید ... چنانچه حضرت امام جعفر علیه التحیة
و الثنا در حق اکثر فرمود که کلامنا کلام جبرئیل و کلام جبرئیل کلام الله
منصب امامت جلیل القدر قال الله تعالی و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک
للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین از جمله علامات منصب امامت
آنست که باید امام علم مرضی و مستعد و علم کلام مالا سیرالیه راه نیست و ... و کرامات شده
بعضی از ایشان جمع طوایف ... در وحوش و طیور ... و محدث باشد یعنی روح القدس

و حکمت عظمی از حضرت علی علیه السلام امام جعفر [illegible] حضرت
او را به چند [illegible] القرآن و ارزاق و منایا و بلایا [illegible] حضرت
اعلام میکند [illegible] چنانکه تنزل الملائکة والروح باذن ربهم من کل امر [illegible]
باشد و کتاب علی علیه السلام عبارت از جفر [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه
بخصوص حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام [illegible] و مصحف فاطمه علیها السلام عبارت
از [illegible] بعد از وفات [illegible] العرش [illegible] حضرت [illegible] و آل [illegible]
[illegible] حضرت امیر المؤمنین [illegible] و [illegible] و مجهول [illegible]
[illegible] و علم جفر [illegible] جمعی از [illegible] الغیب [illegible]
[illegible] از علامات امامت [illegible] حجت [illegible]
عادت [illegible] که کار [illegible] امام [illegible]
مقصود [illegible] عترت رسول الله علیهم [illegible] موافق حق [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] مستقیم [illegible]
صاحب [illegible] مستقیم [illegible] جمعی [illegible]
[illegible] طریق عرفا [illegible]
[illegible] کار پاکان [illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible] الّا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دارد چو عارف مست است و اصلا نه کلام بیجا از او به معروف سرخوش و سکران را
از حیرت معارف تردامنی است توبه که عام را از معروف جایی نیست
بگیرم نگر رفتی حرم را از بیعت یعنی سخن فهمی صاحب دل را خاکش نیز با که
بکجا جامش رسیده نیست زیرا که اسرار الهی و معنی از چند بی‌نهایت گفتگو علم است
کما قال عیسی علی نبینا و علیه السلام لا تعطوا الحکمة غیر اهلها فتظلموها و لا تمنعوا
من اهلها فتظلموهم و ما نظر را حدیث مشهور است لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان
لقتله او لکفره پس سلیمان یعنی در راه عشق [illegible] جمله مرغان [illegible] و لسان الغیب [illegible]
معنی را اگر [illegible] پیمانه چه حجتش گفت [illegible] گشت [illegible] حال [illegible]
جامی چه با عبث [illegible] اسرار از راستی [illegible] در عین [illegible] نکته [illegible] شمع
برابر زبان و زبانه پروانه [illegible] سخن پروانه [illegible] سلطان عشق را [illegible]
از حیث عاشقی معشوقی حقیقت [illegible] از راه معشوق [illegible] معشوق [illegible]
که کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف [illegible]
[illegible] مستوری [illegible] چه بندی دو سر [illegible] برآرد [illegible] جای [illegible] عاشق
با معشوق [illegible] یعنی عاشق [illegible] معشوق برآید [illegible] در آتش [illegible]
گرفت هر [illegible] معشوق [illegible] زبان [illegible] کل

[illegible]

که بشر گرچه [illegible] شود و الا که جنید عاشق [illegible] سخن است و الحق
که من عرف الله کل لسانه یعنی [illegible] خلاق [illegible]
نباشد و خواهر [illegible] سخن گوید و من عرف الله طال لسانه یعنی [illegible]
بلسان حق حرف رنز یکی از جا [illegible] حدیث است پس [illegible]
اینکه [illegible] عشق شمع [illegible] یعنی [illegible] عاشق گوید معشوق فی الحکایة [illegible]
که مرتبه [illegible] در [illegible] و الا [illegible] عاشق [illegible]
راه نیافته [illegible] پروانه [illegible] معشوق گرفته در مرتبه کل لسانه
محروس است [illegible] پروای سخن [illegible] معشوقه است [illegible] جام [illegible]
[illegible] پروانه [illegible] سلوک است [illegible] همیشه [illegible] حقیقی
نباشد [illegible] که اگر [illegible] را عرض [illegible] نظر [illegible] باید دا
که شهود صرف [illegible] صورت [illegible] تصور [illegible] محبوب [illegible] است
کما قال [illegible] علوم الاولین و الآخرین کلما میزتموه باوهامکم بادق معانیه
فهو مخلوق مصنوع مثلکم مردود علیکم و لهذا [illegible] جام [illegible]
[illegible] جام [illegible] مثال [illegible] صاحب [illegible] است یعنی [illegible] است و دل [illegible]
حرف [illegible] از [illegible] که [illegible] جام باده است [illegible] است

از صورت مشاکلت معشوق شمرد گلاوری همان ... معشوق مناسب

مصرع اول شعر که گفت سخن عشق معشوق با من مگویید در این مصرع هم سخن خام

که عشق معشوق است ... مستعمله بود گلاو از جام [illegible] رفت [illegible] اهل حال

می معشوقست ... از ره سلوک [illegible] و دلها از ره [illegible] العشق [illegible]

که از لوث [illegible] پاک گردد [illegible] در جایی و بجا در [illegible]

شود و بحر [illegible] در [illegible] جلوت جایش جلوه ظهور [illegible]

از آن حیثیت [illegible] دلدار [illegible] حرکت [illegible] و لهذا [illegible] معشوق [illegible]

[illegible] تو دارد از [illegible] چشمی [illegible] تو اگر [illegible] چشمی [illegible]

[illegible] چشمی [illegible] زلاف [illegible]

چشم تو [illegible] صورت چشم [illegible]

[illegible] صفت [illegible] صورت [illegible]

و [illegible] القوه [illegible] خوید [illegible] گندم [illegible]

[illegible] کلمات [illegible] شده [illegible]

[illegible] نرگس [illegible]

[illegible] در برابر [illegible] مقابل

[illegible] روزن [illegible] دلدار

[illegible] الله علیه و آله [illegible] مصطفی

[illegible] حقیقت [illegible] المکسور [illegible] الاعلی [illegible] احلاق [illegible]

[illegible] خود [illegible] اخلاق [illegible] الصوفیه [illegible]

[illegible] کلام [illegible] شیعه [illegible] اقوال [illegible]

[illegible] اللطف [illegible] الله

بافواههم والله متم نوره ولو کره المشرکون، بنحوی ابوحنیفه و تلامذه
او مثل محمد شیبانی و ابویوسف و همچنین شافعی و مالک و احمد حنبل از اصحاب
منصور و کفتم در علم ظاهر شرع رجوع باهل بیت نمودند و در علوم باطن شدند آنان که دعوات
و استفادات کرده اند از [illegible] و امثال آن در [illegible] وصلوات
و التعبدات [illegible] ایشان [illegible] و هیچ طایفه صوفیه پوشیدند در لباس اهل بیت
و [illegible] خود را و انمودند که در علوم باطن [illegible] بطور
رباطها [illegible] حضرات [illegible] حال [illegible] باشد همچنان مخالف
حضرات [illegible] چه از مقوله مسجد ضرار است که از عناد مسجد قبا بنا نموده
باشند و از [illegible] در احادیث واقع است [illegible]
علامتی لا یبقی من الاسلام الا اسمه ولا من القرآن الا رسمه فقهاء ذلک الزمان
شر فقهاء الارض منهم خرجت الفتنة والیهم تعود و در جامع الاخبار از
تصانیف صدوق [illegible] واقع است
که وقت ظهور صاحب الامر علیه السلام اول کسی که بمحاربه آن حضرت بر خیزد
فقهاء باشند و آن حضرت ایشان را در ابتدا الضرب تیغ خود بدار العدم
روانه سازد و شاید [illegible] فقهاء که در احادیث واقع شده

فقها

35

فقهای مخالف اند [illegible] شیعه [illegible] بچهار فرقه اند اول
[illegible] فقهای اثنا عشریه [illegible]
[illegible] صوفیه [illegible] بعضی [illegible] مخالف
حضرات [illegible] و بعضی بر خلاف طریقه جعفریه اثنا عشریه [illegible] جمعی در اوائل
[illegible] و فروض و سنن [illegible] حضرات ائمه اطهار [illegible] و دیگر
[illegible] تطهیر لقمه و تزکیه نفس و تهذیب اخلاق کوشیده [illegible] ایشان را
صوفیه [illegible] دیگر [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] کتاب [illegible]
باشیم [illegible] از جمعی [illegible] صوفیه [illegible]
حضرات [illegible] ملاحظه [illegible] با فقها [illegible] صوفی این [illegible]
مراد [illegible] بالکلیه [illegible] والملة
والدین در شرح [illegible] اسلام [illegible]
که عالم [illegible] نفس و [illegible] دنیا [illegible] خود را از اخلاق ذمیمه [illegible]
[illegible] حق [illegible]
[illegible] حضرت امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]

اگر چه هزار نوع فقهای دیگر هم [illegible] حضرات [illegible] بسم

... الفقر فخری ...

[illegible]

[illegible]

حالت کسی عمر اوست که در محبت فاعره تحقق بیزار کیف باید که حالت را
مصحوم خلائق و در مصیبت فاقیه فوت می شود شیخ در جواب فرمود که کار [illegible] را
نمیداند مقصود از شرح این غزل این بود که سر این غزل معشوق و در [illegible]
و مثال این الفاظ و کنه شیخ شوق طبع فطرت که [illegible] در شرح حسن الفاظ و معانی
حسینه معارف محمدیست اگر صاحب انصاف بشرح حال [illegible]
کند و هر چند در دیوان [illegible] مشغول لسان الغیب از [illegible] باشد [illegible]
[illegible] قال امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] می احتیت [illegible]
واشکر لها [illegible] والحمد لله ولا [illegible] از [illegible] صلی الله علی
[illegible] والطاهرین المعصومین این [illegible] جناب مولف رحمه الله [illegible]
بر معتقدان [illegible] علیه السلام [illegible] مذهب حق چنانچه از کلام [illegible]
مستفاد می شود [illegible] که [illegible] حق است
که لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین پس همه جبر بقضا و قدر الهی است [illegible]
ذره الا بقضاء الله و قدره [illegible] لا یکون شیء الا ما شاء
الله [illegible] اراد و قدر و قضا و قال ابو عبدالله علیه السلام امر الله و لم یشأ و شاء
و لم یأمر امر ابلیس ان یسجد لادم و شاء ان لا یسجد و لو شاء لسجد

الله

و نهی آدم عن اکل الشجره و شاء ان یأکل منها و لو لم یشأ لما اکل و این
قبیل احادیث از ائمه طاهرین بسیار است اما چون [illegible] و اقعه قضا و قدر
[illegible] آشیا [illegible] باشد پس آنچه [illegible] بقضا و قدر الهیست
از گناه و معصیتی [illegible] لسان الغیب که از معتقدان اثنا عشریست
چه [illegible] که گوید همه چیز بقضا و قدر است [illegible] که هر گاه [illegible]
[illegible] ذات حقیقت [illegible] باشد چگونه [illegible] غیر [illegible]

و این [illegible] شعر [illegible] رحمة الله علیه **باب سوم** برروی زاهد
دعوت [illegible] بهشت که [illegible] بهشت [illegible]
[illegible] بهشت [illegible] دوزخ [illegible]
[illegible] روح الله الا القوم الکافرین [illegible]
مراد اینکه نه از اهل بهشت و نه از اهل دوزخ که الدنیا حرام علی اهل الاخرة
والاخرة حرام علی اهل الدنیا و هما حرامان علی اهل الله و عبادت از جهت [illegible]
و در [illegible] عبادت [illegible] بهشت عبادت
کنم [illegible] عبادت [illegible] قال امیرالمؤمنین علیه السلام ما عبدتک طمعاً
فی جنتک ولا خوفاً من نارک بل وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک و خواجه

در مقطع غزل تصریح با همین فرموده حافظ لطف حق از تو عنایت دارد

باش فارغ از غم دوزخ و از بهشت و در موضع دیگر فرموده عاشق بارم

مرا با دو زاهد این چکار شب ز رد دم با اهل صفا و با حریفان چکار چون پیر اندر حجره

عالم ما رسید باز با بهشت و جهنم با چه دوزخ و تا چکار کرای کی بودند ز خلد

سعی است اسیر بند تو از هر دو عالم آزاد است گر در خیر تا در کرا

ای حکیم نسبت نکن تغییر و این ما چرا است یعنی اگر صحت و مرض و فقر و غنا و

امثال این امور حسب ارادت عیدیت عارض تو شود مخلوق نسبت نکن و بدان

امور در قبضه قدرت دیگر است و این سر الهی است که افعال حسب اراده عبید از معقول

امور تکلیفیه مثل صوم و صلوة و کفر و ایمان و ترک معاصی و از اختیار عبید است

و تخصیص خطاب بحکیم از جهت آنست که همه کس الا در دو طایفه همچون اشعری و معتزله

و فی تخصیص حکیم است حقیقت این سر از جنس در آن هر دو ریح و لطف ساده از حضرات کار رجانه

چنانچه آیه کریمه و ان تصبهم حسنة یقولوا هذه من عند الله و ان تصبهم سیئة یقولوا هذه

من عندک قل کل من عند الله دلالت بر آن دارد پس هر خیر و شر که از حق و اراد

شود عین مصلحت است و به یقین باعث انطلاق حکیم علی الاطلاق بر خیر و بعضی ابداع آن

در حقیقت یعنی غرض از حساب این است که حکمت و مصلحتی بخواهد که در ذات

این مسئله چنانچه حق است صعب نجات از عهده آن بدر آمده و چنانکه از دو نظر علما ثابت

چنانچه از یکی از اکابر پرسیده شد که چه حال داری گفت از خوش حال ترکه خواهد بود

صباح که بر هر جزئی جمیع کلی عالم از افلاک و عناصر و کون و فساد و حرکت

جمیع جزئیات عالم بر وفق مراد من است معنی این سخن آنکه هر چه واقع شود مراد

راضیم و همان مراد کلی خداست ما خوش و خوش به هر حال من قربان یار

دلبر جان من نالم و ترسم مراد در رنجه دار گرفته عاشقم بر قهر و

بر لطف حکیم در عجب عاشق آن این هر دو ضد و امثال این دیگر است عالمی

بسی نقشها می نوید هر چند حکمت آن ظاهر باشد اما حکمت و لالت بر عدم حکمت می کنند

چه بعضی علوم و اسرار است که محض خاص جناب اقدس الهی است چنانچه کریمه و عنده

علم الساعة الی آخر الآیه دال بر آن است و در یک آیت لیست الغیب الله فرموده با سپارد

لله سخن می هم شتم شهد لیکن هر کدام این همه جو کیفیت کشف حافظ و تو جرم

این اسرار نیم ز من این حکایات که در سر است کما اگر به جو از حساب حافظ تو در

مقام ادب کوش و کو گناه من است تا آنکه بر سر زدن و دعای حسن اراده عبید باشد حسب اسباب

و در اثبات قول من بعضی بر سر شعر است که عبید را افعال حسنه و هم مستقل است

و جمله اش این می گویند خالق افعال حسنه است و کاسب عبد است و به تسلیم بر حق

امامیه است چه لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین چنانچه اعتزال تشیع را
لازم نیست [illegible] صاحب کشاف و ابن ابی الحدید با کمال تسنن معتزلند
اشعریه نیز تسنن را لازم ندارند چه مدار تشیع و تسنن بر این است و هر کس
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را خلیفه بلا فصل جناب رسالت پناه صلوات
الله و سلامه علیه و مفترض الطاعه میداند او در اصول شیعه است و اگر [illegible] جمیع اعمال
چنانچه جمهور میگویند به بیعت چنانچه صاحب مواقف میگوید به نص
و ابابکر را خلیفه بلا فصل دانسته اند و در این سنی شده اند پس محکم است شیعه در
یکمسئله [illegible] شد بجناب آنحضرت بیت [illegible] اشعری باشد
و از این بیت [illegible] استدلال بر تسنن خواجه بزرگوار نمیتوان کرد چه صاحب
هر که صاحب این کلام [illegible] برادر م
یعنی غلام شاه هم [illegible] ای علی [illegible] جهان باش و شاه باش
همیشه در حمایت لطف اله باش [illegible]
[illegible] فردا [illegible]
در این [illegible] صحیح حب علی حسنة لا یضر معها سیئة و بغض علی
سیئة لا ینفع معها حسنة اظهار تشیع [illegible] زیرا هر کس از

آدم

[illegible] جمیع
[illegible]
علیهم السلام [illegible]
رضا علیه السلام [illegible] حسین علیه [illegible]
ائمه معصومین [illegible] شیعه [illegible]
زیارت حضرت امام رضا علیه السلام [illegible]
زیارت حضرت امام [illegible] علیه السلام [illegible]
حضرت امام حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام رضا علیه السلام [illegible]
[illegible]

که واشود یعنی حق تعالی متولی امور او گردد چنانچه در حدیث لایزال یتقرب
العبد الی بالنوافل حتی احببته فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع بها و بصره
الذی یبصر بها و رجله التی یمشی بها و یده التی یبطش بها
و بی یسمع و بی یبصر و بی یمشی و بی یبطش و آیه کریمه و ما رمیت
اذ رمیت ولکن الله رمی دلالت دارد بر استعمال این نوع از اطلاق
افعال الهی شود پس گاه فاعل دیگری را او را حق شمارد بلکه بر وجه
محققی چنانچه گذشت غیر حق بوجهی است لا بعینه حقیقت کما ینبغی مشاهده شد دارا
که گفته خواهد شد الا باب ثبت است بخلاف ظاهر شد [illegible] تفسیر نوح
و قصه صبر را از حضرت صادق علیه السلام صادر شده که صورت حدیث [illegible] گفته شود
که ظاهر بعضی آیات و احادیث بحسب ظاهر موافق مذهب مخالف باشد و بعضی
دیگر آیات و احادیث دال است بر آنکه حق تعالی قادر است قاهر و غالب بر آن
کلامی است [illegible] نص [illegible] حضرت معصوم علیه السلام خطاب در اقوال و
افعال او [illegible] استعداد [illegible] که [illegible] غیر معصوم [illegible] کلامی باید
طلب [illegible] خصوصا در زمان تقیه [illegible] کلام را ضرور
[illegible] تقیه [illegible] ظاهر [illegible] مخالف و محمول

القرآن

القرآن یفسر بعضها بعضا ما دال است و شیء وارد خالق کل شیء و کریمه
کل من عند الله و غیرها و احادیث از جمله این حدیث در کافی که بعد از آنکه
خدا اتخذ کرد [illegible] بعینه [illegible] از حضرت امام محمد باقر و جعفر
ابن محمد الصادق علیه السلام منقول است و ترجمه اش این است [illegible] خدای تعالی
امر کرد و خواست [illegible] امر کرد ابلیس را بسجده آدم و خواست
سجده نکند و اگر خواستی سجده کند هر آینه سجده میکرد و نهی آدم نمود از
شجره و خواست که از آن بخورد و اگر نخواستی نمیخورد [illegible] حدیث [illegible] در ان
کتاب [illegible] [illegible]
[illegible]
و [illegible] بگوید [illegible] پس چنانچه
ما دال است بعضی احادیث [illegible] کلام [illegible] دیگر [illegible]
ما دال است [illegible] که [illegible] حدیث لایزال یتقرب العبد الی بالنوافل
از باب قرب نوافل [illegible] و آیه [illegible] از قسم قرب
فرایض یعنی [illegible] نوافل [illegible] یبصر و [illegible] یسمع الی آخره [illegible]
که حقیقت فاعل [illegible] و [illegible] و در آیه کریمه قرب فرایض

توانند چنانکه حدیث دال بر آن است از زیادت فرائض حاصل نگشتی
با تقرب به من از جهت نوافل امور وی شود میگویند در فاعلیت حقیقت و غیره آن تعین
حق است چنانکه با آیت از ذریت دلالت بر همین معنی دارد گرچه قرآن از لب
پیغمبر است هر که گوید حق گفت او کافر است نسبت نیز که بعضی حضرت اعراض حیثیت
مظهر او باشد و در پیش حق است و تو چه دیگر که بنا بر شرب عرفا کاینات
مظهر و مجلای حقیقت واجب است که در اظهار اسما مظهری که تو طلبی هم از اسما است
که بعضی پس مظهر قهار و جبار مقهور و مجبور نیستی باید که بجهت آنکه معنی
در کارخانه عشق از کفر ناگزیر است آتش کرا بسوزد گر بولهب نباشد و عرفا میگویند
هیچ تجلی از مرتبه دیگر نمی‌کند و نیکو مظهر مجلای حق تجلی نمی‌شود پس بنا بر آنکه مصنوعات
و مخلوقات مظهر نیز از حیثیت مظهریت همه خوبند و چنانکه بعضی گفته اند کفر هم
نسبت بکلی حکمت است چون نسبت بما نهی کفر است که صنم پرست
با صمد بشکن که شاه بگوی عشق هم این اسم اکسیند چه جای مظهر قهر الهی
مغرب حیران از آن است مکو اندیشه کرای محقق است از حقیقت
باطل اگر کافر نهیب است آگاه کسی کی در دین خود گمراه است مسلمان گر بر اسرار است
چیست بر آن در دین و رتبت بر اسرار آن کار خدای تعالی خالق است و نیکو

بیام

هر چه صادر گشت نیکو است از آن حیثیت که مخلوق حق است مثل آن کتاب که سنگ
مخلوق حق است حجر لیس اما چون بت پرستان کار کفار است کفر است
با هر دو است که گناه صفات الهی غیر مشتاهی است اسماء الله غیر متناهی است
بود و نه نام بلکه از هزار و یک نام بیش جواب آن سؤال آنکه نوع اسماء
هزار و یک است و در تحت هر نوعی افراد غیر متناهیه مندرج است مثلا کو طلبت
غفور در افراد غیر متناهی حلول و جنانچه حکیم سنائی در اول حدیقه اشاره
با همین معنی است نام های غیر تحریر متنش نیست جمع و معنی گر نیش هر یکی از آن
فرق ملک ملک است زان هزار و یک است و صد کم یک است و یک نام اند
تصوف این شرار از حیثیت حال هر در مظهر است یعنی خالق و موجد افعال است
هر چند گاهی در ظاهر عبد است آنچه عبد وجود دارد حق خالق عبد است
خواجه سعدی که گناه ناشناس نمود و آن ستم نشین چه از علالی
دایره عرفان و محیط علوم انسانی آنکه بر گردش آن بیت یک گوید
نعم و فضل در رسالت یک نزد او شاه یعنی صوفی صاف درون
شیخ صفی الدین ابو بلال الله که در آن و دیگر کتب معتبره و صوفی صاحب
بعد از شیعه اثنا عشری نیستند و الا صوف که جاهل بود و کمتر از علم بر ایشان است

[illegible] ... کلام ... قطع نظر از ... [illegible]

هر چه از دست [illegible] ز منصف [illegible] اعتراض از آن است که شد در کوی

نیکنامی ما را گذر ندادند گر تو نمی‌پسندی تغییر کن قضا را حافظ را خوش گفته است این

خرده می‌گیرد ای شیخ پاکدامن معذور دار ما را نقش مستوری و مستی نه بدست

من و توست آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم مکن بچشم حقارت نگاه

در من مست که نیست معصیت و زهد بی مشیت او [illegible]

گفته هم کلام موافق [illegible] تغییر [illegible] که او

که تغییر [illegible] در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند آنچه استاد ازل گفت

بگو می‌گویم گناه اگرچه نبود اختیار ما حافظ تو در طریق ادب کوش و گو گناه من است

امید از کمال صاحب نظران آنکه [illegible] عفو بر جرایم خطاکاران [illegible] صحیح باشند

بر [illegible] معصوم [illegible] و فی الحدیث القدسی لولا انکم

تذنبون لذهب الله بکم وجاء بقوم یذنبون فیستغفرون فیغفر الله لهم هکذا

محبت [illegible] نقص [illegible] هر که [illegible] اگر کسی گوید [illegible]

که سخن متکلم [illegible] محتاج تکلفات بعیده و تعسفات شده

[illegible] تکلف [illegible]

و [illegible] کلام [illegible]

الجواب

مخفی نیست که چون کلام را از خود را ابران آنکه محال نماید و کلام مجمل محمول
بر حجت است بخلاف کافر قرینه زیرا که چه کلامش [illegible] جهت
که از جانب کافر نسبتی است او نتیجه صنعی کند که معنای کفرش صریح است
مشکل است که با نتیجه گان گریز کنیم با تعظیم مجرد الا اما این که چه
باطل است هر چند قصه کفار این حرام که شارع [illegible] بسیار
از علامات کفر است قرار داده یعنی هر کس از فعل اراده او در شعور ما لازم است احکام
کفر را او جاری کنیم چنانچه [illegible] حکم [illegible] هر چند توبه او نزد الله
مقبول است [illegible] ظاهر شرع مقبول نگردد و اگر کسی [illegible] ظاهر اظهار شهادتین کند
باید حکم اسلام بر او جاری کنیم و اگر در واقع منافق باشد مانند اینهم او داخل
خبر آنکه الله تبارک و تعالی ولا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤمنا
تبتغون عرض الحیوة الدنیا والله یرید الآخرة و فرق بسیار است میانه صورتی
و نص احادیث مامور [illegible] کلام [illegible] و صورتی که مامور
بتکفیر باشیم مثل اقوال قائل کفر فمال هؤلاء القوم لا یکادون یفقهون
حدیثا [illegible] هزار عجب از [illegible] دقیقه [illegible] ضرورت غافل
شده [illegible] در دائره اسلام و از کلام [illegible] محققین [illegible]

و [illegible] حق [illegible] والله [illegible] شد موجود حق و [illegible] اول شد
باقی همه [illegible] و محجوب باشد هر چیز [illegible] و در [illegible] است نقش دوم چشم
احوال [illegible] با آنکه [illegible] وجوب [illegible] ممکن [illegible] واجب را
[illegible] پس کلام او [illegible] وجود [illegible] ازل [illegible]
حال [illegible] ابد [illegible] السعید سعید
فی بطن امه والشقی شقی فی بطن امه [illegible] سعادت هر کس [illegible]
عین [illegible] و این [illegible] حکما می گویند [illegible]
و ذاتی علت [illegible]
و این کیفیت [illegible] می گویند [illegible] انسان [illegible] موجود
گردون [illegible]
کشته [illegible] می گویند [illegible] مجعول
[illegible]
عیان [illegible]
بمعنی [illegible]
ماهیت [illegible]

علاوه شرف واحش چنانچه در شرح حکمة العین این معنی را بعضه ابسط از کور و دیگر است

خاتمه در بیان تفألاتی که از دیوان اعجاز نشان آن سر حلقه ارباب عرفان

نسبت بهر کس جلوه ظهور یافته باشد الصحیح حیث قسم که صاحب حیات فی قال

گیتی ستان شاه صفی الدین در کوت عرش معروح در مذهب حق امام عشر معصوم ابوالمظفر شاه

خان انار الله برهانه نا نهادم معرکه جنگ را قزلباش روزی تلاش نام دوار کتاب

ظفر آیات بعد واز در دار کشرالانوار آنجا دو حمل شد دیکر تلاش و دیرانه ها م حراد

جز تمام دست از کار از قزلباش حضرت ارکان اعلیحضرت در عهد جوانی همیشه

البرز را در یافته در بلندی طلب او در فرعون قزلباش ارکه تلاش جاحب بسیار

نمود آنحضرت صفی الله حسینی مسند آرا از دیوان اعجاز بیان و دولت عشق دستور

تفألی نمود بفال شد آمده خوز الخیر نهاد جهان را از غیب علامت هم و توجه

میخواهم الی اخر کلامه در ما هات در باب اینکه سبب تلاش اسلام

عبادت یار از در دین داری تفألی فرموده این شعر بفال آمد که عروس سم عرض خواه

نواب عرض خود می رود و حرکت مابی تابی و از بعض تقاضا میمون بفال رود و دور از وطن

کشور ستان شاه طهماسب الحسینی الصفوی با اشتر کجا عشق با دو دل شد بار دیگر هر

در آن شاه کشور از در بیت غایب شد هر چند مبالغه در تفحص آن کرده پیدا نشد

لم نظم

و چند آنکه کتاب را جستند اثری از آن ظاهر نشد تفال از دیوان اعجاز نشان

آن سرحلقه ارباب عرفان حاصر بوده عالم پناه از تفال فرمود بفال آن

در صفحه اول این شعر آمد که دل از غیب بهشت جام جم دارد ز خاتمی که گم شود

کم شود چه غم و بعد از این کتاب پیدا شد چنانچه در حال عجب متعارف است

دست از آن مبارک حضرت خلد آشیان سبحان الله که گاه در دست گرفتن آن

انگشتر خورد هر دو کاف فتادی دیگر روی حضرت صاحب قران شاه

عباس الحسینی الصفوی انار الله برهانه در وقتی که منظر نظر و التفات بود از

دیوان غیب حل الله تفال فرمودند بفال آن در صفحه اول این آمد

عراق و فارس گرفتی بشعر خوش حافظ بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است

فال بر آن کلک با جود لطف ها به عنان عزیمت عنایت معطوف فرمودند با شهر

آن ولایت بشرف امضای جهان فاهره گذاشته در بعضی نسخ در آن سر

آیتی حاضر فرموده استماع نمودند با او حقیقه مصطفوی دادند که آن نمی شاید

گیتی ستان سلطان شاه عباس الحسینی الصفوی بهادر خان را یکی از رکاب

ظفر انتساب سپاه و شجاع خان ما در بعد از کامل سالت به بسیت حضرت فرمان

بسته اورا بیشهم تعصیری حبس شد عالم پناه را استمداد از عزت و دولت

او سیمین و چنانچه در آب تماشا می نمایند می گفتند صلاح در کشش قصه از آنجا
جز رحم و شفقت شیوه نزد پسندیده نیست و پادشاهی او بر قضای مبنی باد دست رحم
که مصداق السلطان العادل ظل الله فی الارض است شیخ ... بعلی معتقد بود
از قضا نوبت دیگر معتکف بود قریب بیست هزار ... بگرد او مجتمع شده بودند
از دیوان عجائب زمان الغیب تعالی ... آن ... خیال ... آید
که شاه رکان سخن ... عیان می شد ... ماند و آنچه ... از
باب ... داده ... در تاریخ هزار و ... بود واز داعیه ... تحت
صوبه ... گجرات ... شدم از جمله ... کنعانی ... در بعد
... گجرات
و سوبه داران ... تعظیم
بسبب جنگی در ... با بنده ... تکرار
جمعی ... شده ... در ... با
و شم کهنه ... القصه کنعانی ... یوسف جمال ... ان و آن آمده
یوسف گم گشته ... کنعانی ... آخر ... در این ...
اندک ... یوسف ... باز آید دیگر ... بوی ...

اطال

و حکایت تعلق با دو ... رحمت چون محبت در خیر آن در خاطر خطر
کرد که آیا در ... عوض ابراهیم ... خواهر ... تعالی ... دیوان
انجام رسید حکایت بفال ... بحمله این جمع ... سال ... عمر او
دیگر ... آید ... چند روز ... ظاهر و بعد از انقضای مدت معنی ... متولد
شد دیگر ... در اوایل ... در ولایت مالوف ... و اجرای ... مقدم
بعضی از حضرت علیه تصنیف تحفه ... در شیراز ... عن الاغوار
و استعاله ارکان آن ... شیراز ... بخواه از مردم
صاحب کمالش ... خاطر ... روزی در باب ابریشم ... تفقد
مدرسه ... از دیوان فیض ... ان حقیقه ... نقل ... این
بحال آید ... شعر ... بیکجا ... نسیم روضه شیراز را خاک ...
بس و آنچه ... عصر آن ... نام ... در الحقیقت ... نام
بسر آمد قاضیان در نهایت ... حکایت ... زلف ... بالله ...
کلک ... اشد ... شیراز ... غیبی ... ادب ...
بکار ... دلهای ... روز جشن ... آخر ماه رجب ... زیارت
مرات آید که آن صحیفه ... از دیوان ...

۴۶

بعاشق آید شعر بیت با قضای روزگار آن چه بگذرانی نیکو بسته [illegible]
پوشش کرده در بیحالت فتح شد یک [illegible] هر [illegible] حق در وی وعده [illegible]
رح نمود جنس خصوصیات و از عشر دیگر هم که زیارت الفقرا [illegible]
[illegible] باشد نقای [illegible] بعاشق اند گفته [illegible] شوم [illegible]

هر هم وعده از رخ شد و مانه دیدیم دیر بگذشت
دل گر چاک شد گلزار ان جز قطره آب
عرفان الدار از نو [illegible]
[illegible]
الملک الوهاب

فی اواسط شهر رجب المرجب ختم شد [illegible]
در بلده [illegible]
علی ید الحقیر الفقیر [illegible]